

بررسی هندسه مفهوم عاملیت انسان در دیدگاه جان دیویی و پیامدهای تربیتی آن

علی جان درمیان^۱، سید جلال هاشمی^۲

دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۵ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۳

چکیده

این پژوهش به بررسی مفهوم عاملیت انسان در فلسفه جان دیویی و پیامدهای تربیتی آن می‌پردازد. دیویی انسان را موجودی پویا و خلاق می‌داند که از طریق تعامل مستمر با محیط به رشد و تکامل می‌رسد. وی با رد دوگانه‌انگاری‌های سنتی، بر یگانگی ذهن و بدن و پیوند نزدیک انسان با محیط اجتماعی و طبیعی تأکید می‌کند. این مقاله با رویکرد کیفی و تحلیل فلسفی، ابعاد عاملیت انسان را در اندیشه دیویی تحلیل کرده و آن را به عنوان قابلیت اکتسابی و پویا معرفی می‌کند که در فرایند تجربه و یادگیری شکل می‌گیرد. در فلسفه دیویی، مفهوم رشد به عنوان افزایش ظرفیت تعامل هوشمندانه با محیط و بازسازی تجربیات، جایگاه محوری دارد و با مفاهیمی همچون دموکراسی، که بستری برای مشارکت اجتماعی و یادگیری خلاق فراهم می‌آورد، پیوندی تنگاتنگ دارد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که عاملیت انسان در نگاه دیویی، پیش‌نیاز تحقق رشد فردی و اجتماعی بوده و در جوامع دموکراتیک، به شکل‌گیری شهروندانی آگاه و مسئول می‌انجامد. این یافته‌ها، چارچوبی کاربردی برای بازاندیشی در نظام‌های آموزشی فراهم می‌آورد.

کلید واژه‌ها: جان دیویی، عاملیت انسان، رشد، تجربه، دموکراسی.



^۱. دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران (نویسنده مسئول)، A-Jandarmiyan@stu.scu.ac.ir

^۲. دانشیار گروه فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران.

۱. مقدمه

دیویی به عنوان یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان پراگماتیسم در قرن بیستم، دیدگاه‌های ژرفی درباره ماهیت انسان و نقش او در جهان ارائه نمود. پرسشی که در این پژوهش به دنبال پاسخ به آن هستیم بررسی چگونگی مفهوم پردازی عاملیت انسان در اندیشه دیویی است. دیویی انسان را موجودی فعال و سازنده می‌داند که از طریق تعامل مداوم با محیط خود به رشد و تکامل می‌رسد (دیویی، ۱۹۱۶:۴۶). او برخلاف دیدگاه‌های دوگانه انگارانه، بر یکپارچگی ذهن و بدن و پیوستگی فرد با محیط اجتماعی و طبیعی تأکید می‌کند (دیویی ۱۹۲۵:۲۳). از نظر دیویی، عاملیت انسان نه یک ویژگی ذاتی و ثابت، بلکه توانایی اکتسابی است که از طریق تجربه و یادگیری شکل می‌گیرد (بویزورت، ۱۹۹۸:۱۱۲). مفهوم رشد در فلسفه دیویی ارتباط تنگاتنگی با عاملیت دارد. او رشد را به معنای افزایش توانایی فرد برای تعامل با محیط و بازسازی تجربه می‌داند (دیویی، ۱۹۳۸:۳۵). از این رو عاملیت انسان در نظرگاه دیویی پدیده‌ای پویا و در حال تکامل است که از طریق فرایند پیوسته یادگیری و بازاندیشی، توسعه می‌یابد (گریسون، ۱۹۹۴:۸). دیویی همچنین دموکراسی را بستری می‌داند که در آن افراد می‌توانند تجارب متنوع و غنی داشته باشند و از طریق این تجارب، رشد نمایند. این رشد نه تنها در سطح فردی، بلکه در سطح اجتماعی نیز اتفاق می‌افتد (هیلدبراند، ۲۰۱۸:۱۲۲). بنابراین دیویی ارتباط نزدیکی بین مفاهیم دموکراسی، تجربه و رشد برقرار می‌کند. بر همین اساس برای ترسیم هندسه عاملیت انسان در دیدگاه دیویی ابتدا به بررسی مفهوم پراگماتیسم و سپس به ارتباط آن با مفاهیم تجربه، دموکراسی و رشد می‌پردازیم و در انتها تأثیر این مفاهیم و نقش آنان را در تعلیم و تربیت بررسی می‌نماییم.

۲. روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش از نوع کیفی است و بر مبنای تحلیل فلسفی انجام شده است. روش تحلیل فلسفی برای واکاوی مفاهیم بنیادی مانند تجربه، رشد، و دموکراسی که سازنده هندسه عاملیت انسان در اندیشه جان دیویی مطرح شده‌اند، مناسب تشخیص داده شده است. تحلیل فلسفی در این پژوهش به معنای بررسی مفاهیم، اصول و استدلال‌ها به منظور روشن‌سازی و تبیین بنیان‌های نظری دیدگاه دیویی است. برای اجرای این تحلیل، از منابع دست اول مانند آثار اصلی جان دیویی از جمله "دموکراسی و آموزش" (۱۹۱۶)، "تجربه و آموزش" (۱۹۳۸)، و دیگر آثار مرتبط وی استفاده شده است. همچنین، از منابع دست دوم شامل تحلیل‌ها و تفسیرهای معتبر درباره فلسفه دیویی بهره گرفته شده است (مانند گاریسون و همکاران، ۲۰۱۲؛ هیلدبراند، ۲۰۱۸). در این پژوهش از روش تفسیری نیز بهره گرفته شده است. این روش امکان بررسی عمیق‌تر مفاهیمی مانند عاملیت، رشد و دموکراسی را در بستر فلسفه پراگماتیسم دیویی فراهم می‌کند. در رویکرد تفسیری، تلاش شده است تا پیوستگی مفاهیم یادشده با شرایط اجتماعی و تربیتی معاصر مورد توجه قرار گیرد.

۳. یافته‌های پژوهش

۱.۳. پراگماتیسم

پراگماتیسم از ریشه یونانی *Pragma* به معنی عمل است. وقتی پیرس اصطلاح پراگماتیسم را در مقاله خود «چگونه تصورات خود را واضح کنیم؟» به کار برد، از اصل پراگماتیک^۱ یاد کرد بر مبنای این معیار، معناداری گزاره‌ها منوط به نتیجه عملی آن است. بعد از پیرس، واژه پراگماتیسم از سوی ویلیام جیمز وام گرفته شد به گونه‌ای که یک ایده در صورت قابل قبول بودن نتیجه عملی آن به عنوان خوب یا رضایت بخش تلقی می‌شود. این نظریه از سوی جان دیویی نیز بسط و توسعه یافت (شفلر، ۱۳۶۶).

مطالبه اصلی پراگماتیسم این است که دانش باید با اهداف عملی بشر و سازگاری او با محیط باشد. بهره‌ای که دیویی از پراگماتیسم داشت، فراتر از دغدغه پیرس و جیمز - پیشنهاد شاخص پراگماتیسم - بود. از نظر دیویی وظیفه فلسفه، کشف روابط موجود در جهان، به تعبیری کشف راز جهان و چگونگی حصول این شناخت نیست، بلکه نحوه مهار و اصلاح جهان است. در این رویکرد، وظیفه فلسفه بررسی ناسازگاری‌ها و تعارضات اجتماعی به ویژه تعارض در سه مقوله عمده جامعه مدرن یعنی نهاد دموکراسی، صنعت و نهاد علم است. دیویی در اثر خود؛ بنیاد نو در فلسفه (۱۳۳۷) نیز وظیفه فلسفه آینده را حل و فصل ناسازگاری‌های اخلاقی و اجتماعی می‌داند و معتقد است هدف فلسفه باید بر این محور تعریف شود. به عبارتی آگاه ساختن انسان نسبت به کشمکش‌ها و تعارض‌های زمان خویش و یافتن مسیری که انسان، تفکر درباره آنها را بیاموزد. ارتباطی که جان دیویی بین انسان و جامعه برقرار می‌کند و حسب نتیجه این تعامل به عرضه نظرات خود در باب آموزش می‌رسد. جان دیویی در طول دهه ۱۸۹۰ بررسی منابعی در خصوص تعارض اجتماعی در دموکراسی و راهبردهایی در دسترس برای حل این تعارض‌ها را آغاز کرد که در نهایت به تنظیم فلسفه‌ای بر مبنای زندگی دموکراتیک انجامید. دیویی عمیقاً باور داشت آموزش هم برای ثبات اجتماعی و هم برای پیشرفت، ضروری است، و علوم طبیعی و اجتماعی می‌تواند سهم بزرگی در بهبود آموزش داشته باشد (شوگ، ۲۰۱۴:۳۵).

۱. Maxim Pragmatic

۲.۳. تاثیر هگل و داروین بر دیویی

دیدگاه عمل‌گرای دیویی، از دو آبخشور اساسی سرچشمه گرفته است: ثنویت ستیزی هگل و ایده تحولی داروین. دیویی همچون هگل تمایز ذهن و جهان را از سویی و تمایز فرد و جامعه را از سوی دیگر نفی می‌کند. نفی میان ذهن و جهان و سخن گفتن از آمودشد میان آنها در یکی از مفاهیم اساسی دیویی یعنی "تجربه" آشکار می‌شود. تجربه از نظر وی ناظر بر درهم‌تنیدگی ذهن و جهان است. نفی تمایز میان فرد و جامعه در مفهوم اساسی دیگر دیویی، یعنی دموکراسی، جلوه‌گر می‌شود. دموکراسی از نظر وی، در درجه اول، مفهومی سیاسی به معنای حکومت مردم بر مردم نیست، بلکه مفهومی اجتماعی است که حیات جمعی افراد بر اساس آن به هم گره‌خورده است و هر کسی باید در غلبه بر موقعیت دشوار نقشی داشته باشد. دموکراسی به معنای فراهم آمدن امکان مشارکت هر فرد در تلاش جمعی و اجتماعی برای غلبه بر موقعیت دشوار است. از سوی دیگر، دیویی بر آن است که فلسفه باید درسی اساسی از داروین بیاموزد. داروین مفهوم سازگاری را به منزله رمز بقای موجودات زنده مطرح کرد: موجوداتی بقا خواهند یافت که بتوانند با شرایط سازگار شوند. از نظر دیویی، این مفهوم اساسی می‌تواند راه مناسب برای فلسفه و فلسفه‌ورزی را نشان دهد. براین اساس، فلسفه اندیشه‌ای محض و محدود در ذهن نیست، بلکه باید در متن تجربه افراد وارد شود و سازگاری آن‌ها با موقعیت دشوار را میسر سازد. به این ترتیب، میان تفکر فلسفی و تفکر علمی نیز تمایز قاطعی باقی نخواهد ماند، زیرا تفکر به‌طور کلی وسیله‌ای ویژه در متن تجربه آدمی است تا این تجربه را غنی‌تر سازد و امکان سازگاری با شرایط دشوار را فراهم نماید (باقری، ۱۳۹۴: ۴۴).

۳.۳. ماهیت تجربه از دیدگاه دیویی

یکی از مفاهیم مرتبط با عاملیت انسان در دیدگاه دیویی تجربه است. دیویی تجربه را فرآیندی می‌داند که در آن فرد در تعامل با محیط خود، با مسائل و چالش‌ها مواجه می‌شود و از طریق تفکر تاملی دست به عمل می‌زند و به حل آن‌ها می‌پردازد. او بر این باور است که تجربه تنها به مواجهه حسی با محیط محدود نمی‌شود، بلکه شامل بازتاب و تعمق در آن مواجهه‌ها نیز است. به تعبیر دیویی، "تجربه همان تعامل پویا میان فرد و محیط است که در آن یادگیری و رشد امکان‌پذیر می‌شود" (دیویی، ۱۹۳۸: ۲۵). این دیدگاه، تجربه را به عنوان امری فعال و سازنده معرفی می‌کند که در آن فرد نه تنها از محیط تأثیر می‌پذیرد، بلکه بر آن نیز تأثیر می‌گذارد. دیویی معتقد است که تجربه دارای دو بعد اساسی است:

الف) بعد فعال : که شامل "آزمودن" است.

ب) بعد انفعالی : که شامل "متحمل شدن" است (دیویی، ۱۹۱۶).

در بعد فعال فرد به عنوان یک عامل فعال در محیط خود عمل می‌کند و از طریق تعامل با آن دانش‌ها و مهارت‌های جدید را کسب می‌نماید. فرد در این بعد به دنبال حل مسائل و چالش‌هاست و از طریق عمل، تجربیات جدیدی را به دست می‌آورد. بدین منظور دست به آزمایش، تحقیق، یادگیری تازه و خلاقانه برای مسائل و چالش‌ها است. این رویکرد موجب می‌گردد که فرد در یادگیری خود استمرار داشته باشد.

بعد انفعالی به جنبه‌های پذیرندگی و دریافت اطلاعات از محیط تکیه دارد، بدین معنی که فرد به طور عمدۀ اطلاعات را از محیط کسب می‌کند بدون اینکه کنش فعالی انجام دهد. این امر می‌تواند شامل یادگیری از طریق تدریس، مطالعه متب و یا مشاهده رفتار دیگران باشد. در این حالت فرد تحت تأثیر محیط و تجربیات دیگران قرار می‌گیرد و این تأثیرات می‌تواند در شکل‌گیری نگرش‌ها، باورها و ارزش‌های وی موثر باشد. این بعد همچنین شامل فرآیندهای تحلیلی است که فرد برای فهم و ادراک بهتر اطلاعات دریافتی انجام می‌دهد. فرد ممکن است به تجزیه و تحلیل تجربیات خود بپردازد و از آن‌ها درس بگیرد. البته ذکر این نکته لازم است که این دو بعد از یکدیگر مجزا نیستند، بلکه با یکدیگر رابطه تعاملی و پویا دارند. دیویی با تأکید بر هر دو بعد فعال و انفعالی تجربه نشان داد که یادگیری یک فرآیند پیچیده است که نیازمند تعامل مستمر میان کنشگری و پذیرندگی اطلاعات است.

۱.۳.۳. عناصر کلیدی تجربه

تعامل^۱: تجربه همواره در بستر ارتباط متقابل میان فرد و محیط شکل می‌گیرد. این تعامل به معنای تأثیرگذاری و تأثیرپذیری دوطرفه است. پیوستگی^۲: هر تجربه بر اساس تجربه‌های گذشته شکل می‌گیرد و به تجربه‌های آتی نیز تأثیر می‌گذارد. این اصل که دیویی آن را "پیوستگی تجربه‌ها" می‌نامد، به چگونگی تأثیرگذاری تجربیات گذشته بر رشد و یادگیری حال و آینده تأکید دارد (دیویی، ۱۹۳۸: ۳۷). هدفمندی: تجربه باید هدفمند باشد و به رشد و یادگیری فرد منجر شود. دیویی معتقد است که تجربه‌هایی که فاقد هدف و جهت‌گیری مشخص باشند، تأثیر پایداری در رشد فرد نخواهند داشت (دیویی، ۱۹۱۶).

۴.۳. دموکراسی به مثابه شیوه زندگی

یکی دیگر از مفاهیمی که با عاملیت انسان از منظر دیویی ارتباط دارد، دموکراسی است. دیویی دموکراسی را به عنوان "شکلی از زندگی اجتماعی" تعریف می کند که در آن افراد نه تنها در حکومت، بلکه در همه جنبه های زندگی اجتماعی و فرهنگی به طور فعال شرکت می کنند. او تأکید می کند که دموکراسی تنها یک نظام حکومتی و سیستم سیاسی نیست، بلکه یک شیوه زندگی است که بر مبنای احترام متقابل و مسئولیت پذیری شکل می گیرد (دیویی، ۱۳۹۸).

۴.۳.۱. ویژگی های دموکراسی از دیدگاه دیویی

مشارکت فعال: دموکراسی زمانی محقق می شود که افراد بتوانند در تصمیم گیری های اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی مشارکت کنند. دیویی بر اهمیت آموزش به عنوان ابزاری برای توانمندسازی افراد برای مشارکت در فرآیندهای دموکراتیک تأکید می کند (دیویی، ۱۹۱۶).
برابری: در یک جامعه دموکراتیک، همه افراد باید فرصت های برابر برای رشد، توسعه و مشارکت داشته باشند. دیویی معتقد است که نابرابری های اجتماعی و اقتصادی مانع از تحقق کامل دموکراسی می گردند.
گفتگو و همکاری: دیویی بر اهمیت گفتگو و همکاری در حل مسائل اجتماعی تأکید دارد. او معتقد است که از طریق ارتباط مؤثر، افراد می توانند به درک مشترک و تصمیم گیری جمعی برسند (دیویی، ۱۹۲۷).

۴.۳.۲. ارتباط دموکراسی و عاملیت انسان

عاملیت انسان در فلسفه دیویی به توانایی افراد برای شکل دادن به تجارب خود و تأثیرگذاری بر محیط اطرافشان اشاره دارد. دیویی معتقد است که دموکراسی واقعی هنگامی محقق می شود که افراد فرصت مشارکت فعال در تصمیم گیری های جمعی و شکل دادن به محیط اجتماعی خود را داشته باشند (گاریسون و همکاران، ۲۰۱۲: ۷۳).

۵.۳. مفهوم رشد در عاملیت دیویی

سومین مفهومی که با عاملیت انسان از منظر دیویی مرتبط است، مفهوم رشد است. دیویی رشد را نه صرفاً به عنوان یک فرآیند زیستی یا فیزیولوژیک، بلکه به عنوان یک فرآیند اجتماعی، فکری و اخلاقی می بیند. رشد در فلسفه دیویی به معنای افزایش توانایی های فرد برای سازگاری و تعامل بهتر با محیط اجتماعی و فیزیکی است. او در کتاب "دموکراسی و آموزش" (۱۹۱۶) بیان می کند که رشد نباید تنها به دستیابی به یک هدف خاص محدود شود؛ بلکه رشد یک فرآیند مداوم است که در آن فرد همواره به توسعه قابلیت های جدید دست می یابد. به گفته دیویی، "رشد به معنای باز بودن به تجربیات جدید و گسترش مداوم ظرفیت های انسانی است" (دیویی، ۱۹۱۶: ۵۱).

۵.۳.۱. اصول کلیدی رشد در نظریه دیویی

تجربه به عنوان مبنای رشد: دیویی بر اهمیت تجربه به عنوان پایه رشد تأکید می کند. او معتقد است که یادگیری و رشد از طریق تعامل فعال با محیط و بازتاب در این تجربیات حاصل می شود. تجربیات گذشته نقش مهمی در شکل گیری مسیر رشد آینده ایفا می کنند.
پیوستگی: یکی از اصول کلیدی دیویی در مفهوم رشد، پیوستگی تجربیات است. او باور دارد که هر تجربه، زمینه را برای تجربیات آینده فراهم می کند. این اصل نشان دهنده رابطه میان گذشته، حال و آینده در فرآیند رشد است (دیویی، ۱۹۳۸).
تعامل: رشد نتیجه تعامل مداوم بین فرد و محیط است. دیویی بر این باور است که محیط نقش مهمی در تسهیل یا ممانعت از رشد فرد دارد. او بر طراحی محیط های یادگیری تأکید می کند که امکان رشد فردی و اجتماعی را فراهم آورند.
رشد به عنوان هدف خودش: دیویی معتقد است که رشد نباید به عنوان وسیله ای برای دستیابی به اهداف دیگر دیده شود. رشد خود هدف است و هر فرآیند آموزشی یا تربیتی باید این اصل را در نظر بگیرد (دیویی، ۱۹۱۶).

۵.۳.۲. ارتباط رشد با عاملیت انسان

عاملیت انسان در فلسفه دیویی به توانایی فرد برای کنترل و هدایت مسیر زندگی خود اشاره دارد. دیویی معتقد است که رشد واقعی زمانی محقق می شود که افراد قادر باشند به طور فعال در فرآیندهای یادگیری شرکت کنند و از تجارب خود برای حل مسائل و چالش های جدید استفاده کنند (دیویی، ۱۳۳۸: ۸۷).
این امر مستلزم ایجاد محیط های آموزشی است که فرصت های مناسبی برای یادگیری فعال و تجربی فراهم کنند.
اکنون در این بخش به تاثیرات و دلالت های تربیتی عناصر سه گانه عاملیت از دیدگاه دیویی یعنی؛ تجربه، رشد و دموکراسی می پردازیم:

۶.۳. نقش تجربه در شناخت و یادگیری

از دیدگاه دیویی، تجربه نقش اساسی در فرآیند شناخت و یادگیری دارد. او معتقد است که دانش از طریق تعامل فعال با محیط و حل مسائل واقعی به دست می‌آید. این دیدگاه، مبنای نظریه "یادگیری از طریق عمل" دیویی است که تأثیر عمیقی بر تعلیم و تربیت مدرن نهاده است (کولب، ۲۰۱۵). دیویی بر این باور است که تجربه زمانی معنادار و آموزنده است که سه ویژگی زیر را داشته باشد:

۱. با تجارب پیشین فرد پیوند بخورد.

۲. به تجارب آینده منتهی شود.

۳. بازتابی و تأملی باشد (دیویی، ۱۹۳۸).

یکی از برجسته‌ترین کارکردهای نظریه دیویی درباره تجربه در زمینه آموزش و پرورش است. دیویی بر معتقد بود که یادگیری باید بر اساس تجربیات واقعی و ملموس باشد. او در کتاب "دموکراسی و آموزش" (۱۹۱۶) تأکید می‌کند که آموزش باید نه تنها انتقال صرفاً دانش باشد، بلکه تسهیل درک و مهارت‌های لازم برای مشارکت در جامعه باشد. مکتب تجربه‌گرایی معتقد است که کودک باید تجارب لازم را بیاموزد تا بتواند موجودیت خود را حفظ کند؛ بنابراین، برنامه درسی آنها باید شامل انواع شناخت و مهارت‌هایی باشد که کودک در زندگی کنونی و آینده‌اش بدان آنها نیازمند است. مدرسه به‌طور کلی باید فعالیت‌هایش را بر امیال دانش‌آموزان مبنی کند تا اینکه بتواند رغبت آنان را برای یادگیری برانگیزد.

۷.۳. دموکراسی و آموزش

دیویی یکی از نقش‌های اساسی آموزش را در تحقق دموکراسی می‌بیند. او در کتاب "دموکراسی و آموزش" (۱۹۱۶) استدلال می‌کند که آموزش باید به‌گونه‌ای باشد و طراحی گردد که افراد را برای مشارکت فعال در جامعه آماده کند. دیویی معتقد بود که مدارس می‌توانند عادات دموکراتیک را از سنین پایین در جوانان ایجاد کنند. او استدلال می‌کرد که آمیختن جوانان از نژادها، مذاهب و آداب و رسوم مختلف در مدرسه، محیطی جدید و گسترده‌تر برای همه ایجاد می‌کند. دیویی مخالف تعصب نژادی، رنگی یا طبقاتی بود و معتقد بود که مدارس جداگانه، ایده‌آل او مبنی بر رفتار با همه دانش‌آموزان به عنوان افرادی با ارزش و کرامت ذاتی را نقض می‌کنند.

۸.۳. رشد در زمینه آموزش و پرورش

در دیدگاه دیویی، آموزش و پرورش وسیله‌ای برای رشد است. او تأکید می‌کند که آموزش باید بر اساس تجربیات واقعی و معنادار شکل گیرد. دیویی معتقد است، رشد در آموزش به معنای توسعه ظرفیت‌های فکری، اخلاقی و اجتماعی است که به فرد اجازه می‌دهد به‌طور فعال در جامعه مشارکت کند. او معتقد است که نظام آموزشی باید به‌گونه‌ای طراحی شود که دانش‌آموزان را تشویق به تفکر انتقادی، حل مسئله و مشارکت فعال در جامعه کند (گاریسون و همکاران، ۲۰۱۲: ۷۳). این نوع آموزش نه تنها دانش‌آموزان را برای زندگی در یک جامعه دموکراتیک آماده می‌کند، بلکه به آنها کمک می‌کند تا به شهروندانی فعال و مسئول تبدیل شوند. دیویی محیط را نیز عنصری مهم در فرآیند رشد می‌داند. محیط می‌تواند محرک یا مانع رشد باشد. به همین دلیل، او بر اهمیت ایجاد محیط‌هایی تأکید می‌کند که تعامل مثبت، یادگیری و تجربه را تسهیل کنند. او در کتاب "تجربه و آموزش" (۱۹۳۸) استدلال می‌کند که محیط یادگیری باید به‌گونه‌ای طراحی شود که کنجکاوی طبیعی فرد تقویت شود.

۹.۳. وجوه تمایز عاملیت از نظر دیویی و خسرو باقری

خسرو باقری استاد دانشگاه تهران، بر روی مفهوم عاملیت انسان پژوهش‌های بسیاری انجام داده‌اند که نتایج آن در دو کتاب که در سال‌های اخیر به چاپ رسیده‌اند، قابل مشاهده است. ما در اینجا قصد داریم به طور مختصر وجوه تمایز این دو دیدگاه نسبت به عاملیت انسان را مورد بررسی قرار دهیم. از دیدگاه خسرو باقری منظور از عاملیت این است که انسان موجودی است که منشأ عمل‌های خودش است (باقری، ۲۲۸: ۱۴۰۱). عاملیت از سه عنصر اساسی تشکیل شده است که عبارت‌اند از: عنصر شناختی، عنصر انگیزشی و عنصر ارادی (باقری، ۲۲۹: ۱۴۰۱). از منظر شناختی فرد باید بداند چه کاری را می‌خواهد انجام دهد. بدین معنا که فرد کاری را که می‌خواهد انجام دهد را در ذهن خود تصور کند. عنصر دیگر انگیزشی است. برای انجام عمل فرد نیاز به تمایل و رغبت نسبت انجام آن عمل را دارد. عنصر سوم اراده، انتخاب و تصمیم‌گیری است. ممکن است فرد دو عنصر شناختی و انگیزشی را داشته باشد ولی عمل اتفاق نیافتد. بدین معنا که قصد انجام کاری را داشتن و تمایل انجام آن تازمانی که دست به تصمیم‌گیری نزنیم عمل رخ نمی‌دهد (باقری، ۲۳۱: ۱۴۰۱). بنابراین از این منظر عاملیت انسان در گرو شناخت، میل و اراده است. وجه تمایز این دیدگاه با دیدگاه دیویی که در این مقاله بررسی شد این است که عاملیت انسان در منظر دیویی در بستری از اجتماع رخ می‌دهد که پیش‌نیاز آن تجربه، رشد و دموکراسی است. از سویی دیگر، در نظریه دیویی نخست عادات مورد توجه قرار می‌گیرند. کودک همراه با عاداتی که در جریان جامعه‌پذیری آموخته است، وراد موقعیت‌ها می‌شود. از آنجا که عادات روال‌های شکل‌گرفته و ثابتی‌اند، فرد با استفاده از آن‌ها در هماهنگی با موقعیت قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر هنگامی که فرد بر حسب عادات خود به فعالیت می‌پردازد، چندان متوجه

نحوه این فعالیت ها نیز نیست. هنگامی که عادات در موقعیت های متفاوتی مورد استفاده قرار می گیرند، کار پیش نمی رود و به عبارتی دیگر، عادات فرو می شکند. در اینجا است که آگاهی صریح بروز می یابد و فرد از اختلال کارکردی خود مطلع می شود. در واقع، عاملیت انسان در فلسفه عملگرا از این نقطه به بعد آشکار می شود (باقری، ۱۳۹۹: ۷۲۳). بنابراین چنین می توان نتیجه گرفت که عاملیت انسان فلسفه دیویی در بستری از پراگماتیسم شکل گرفته است که بر تعامل مداوم انسان و محیط تأکید دارد. او عاملیت را نه به عنوان یک ویژگی ذاتی، بلکه به عنوان توانایی پویا و اکتسابی تعریف می کند که از تجربه و بازاندیشی مداوم حاصل می شود. رشد، تجربه، و دموکراسی از اصول کلیدی در شکل گیری عاملیت انسانی از منظر دیویی هستند. اما دیدگاه باقری متکی بر چارچوبی انسان محور با تکیه بر مفاهیم دینی و فلسفه اسلامی است. عاملیت در دیدگاه او به معنای توانایی فرد برای آغاز و اجرای عمل های هدفمند تعریف می شود و سه عنصر شناخت، میل، و اراده را شامل می شود. این عناصر، به ویژه با تأکید بر جنبه های معنوی و اخلاقی، مبنای عاملیت در نظریه باقری را شکل می دهند. این مقایسه می تواند برای تحلیل های تربیتی مفید باشد، چرا که امکان ترکیب عناصر کلیدی هر دو دیدگاه را برای توسعه نظام های آموزشی جامع تر فراهم می کند.

۴. نتیجه گیری

این مقاله به بررسی عمیق مفهوم عاملیت انسان در اندیشه جان دیویی و ارتباط آن با مفاهیم کلیدی فلسفه او مانند تجربه، رشد، و دموکراسی پرداخته است. بر اساس یافته های این پژوهش، دیویی عاملیت انسان را نه به عنوان یک ویژگی ذاتی و ایستا، بلکه به عنوان یک توانایی اکتسابی و پویا می بیند که از طریق تعامل مستمر با محیط و بازسازی تجربیات شکل می گیرد. او با تأکید بر تجربه به عنوان عنصر اساسی رشد و یادگیری، نشان می دهد که انسان ها در مواجهه با چالش های محیطی و از طریق تأمل و عمل می توانند ظرفیت های خود را توسعه داده و به کنشگرانی توانمند تبدیل شوند. از منظر دیویی، دموکراسی صرفاً یک ساختار سیاسی نیست، بلکه یک شیوه زندگی است که در آن افراد به طور فعال در فرایندهای اجتماعی و تصمیم گیری های جمعی مشارکت می کنند. او معتقد است که دموکراسی نه تنها بستر مناسبی برای رشد فردی و اجتماعی فراهم می کند، بلکه به افراد این امکان را می دهد که از طریق تعامل و همکاری، بر مسائل و مشکلات اجتماعی غلبه کنند. این ارتباط عمیق میان دموکراسی و عاملیت انسانی نشان می دهد که مشارکت فعال در جامعه و بهره گیری از فرصت های برابر، پیش شرط تحقق رشد فردی و اجتماعی است. یکی دیگر از یافته های مهم این پژوهش، نقش کلیدی رشد در اندیشه دیویی است. او رشد را نه به عنوان هدفی محدود، بلکه به عنوان فرایندی مداوم و بی پایان می بیند که در آن فرد همواره به توسعه قابلیت های جدید دست می یابد. این دیدگاه به ویژه در حوزه تعلیم و تربیت اهمیت زیادی دارد، چرا که نشان می دهد فرایند آموزش باید به گونه ای طراحی شود که نه تنها انتقال دانش، بلکه تقویت مهارت های تفکر انتقادی، حل مسئله، و مشارکت اجتماعی را نیز تسهیل کند. بررسی تطبیقی میان دیدگاه دیویی و سایر متفکران مانند خسرو باقری نشان داد که عاملیت انسانی در فلسفه دیویی به طور بنیادین در بستری اجتماعی و از طریق تعاملات میان فردی و محیطی شکل می گیرد، در حالی که در رویکردهای فردگرایانه تر، تمرکز بیشتری بر عناصر شناختی، انگیزشی و ارادی به عنوان مبنای عاملیت وجود دارد. این تمایز نشان می دهد که رویکرد دیویی به عاملیت انسانی، با توجه به پیوندهای قوی میان فرد و جامعه، می تواند چارچوبی جامع تر و کاربردی تر برای تحلیل مسائل تربیتی ارائه دهد. در نهایت، این پژوهش نشان می دهد که درک عمیق تر از مفاهیمی مانند تجربه، رشد، و دموکراسی می تواند به بازاندیشی در نظام های آموزشی و اجتماعی منجر شود. توجه به این اصول، نه تنها به پرورش شهروندانی آگاه و مسئول کمک می کند، بلکه زمینه ساز ایجاد جوامعی دموکراتیک و پایدار خواهد بود. به همین دلیل، بازخوانی فلسفه دیویی و بهره گیری از آموزه های او در طراحی نظام های آموزشی معاصر، ضرورتی انکارناپذیر است.

منابع

۱. باقری، خسرو (۱۴۰۱). *تربیت در افق عاملیت انسان*. تهران: واکاوش.
۲. باقری، خسرو (۱۳۹۹). *عاملیت انسان رویکردی دینی و فلسفی*. تهران: واکاوش.
۳. باقری، خسرو (۱۳۹۴). *فبک در ترازو: نگاهی انتقادی از منظر فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴. شفلر، اسرائیل (۱۳۶۶). *چهار پراگماتیست: درآمدی انتقادی بر فلسفه پیرس، جیمز، مید و دیوئی*، ترجمه: محسن حکیمی، نشر مرکز.
۵. دیویی، جان. *بنیاد نو در فلسفه*، ترجمه: صالح ابوسعیدی، ۱۳۳۷. تهران: اقبال.
۶. Biesta, G. J. J. (۲۰۰۶). *Beyond learning: Democratic education for a human future*. Paradigm Publishers.
۷. Dewey, J. (۱۹۳۸). *Experience and education*. Macmillan.
۸. Dewey, Jh (۱۹۲۷), *The public and its problems* Henry Holt and Companyh
۹. Dewey, J. (۱۹۱۶). *Democracy and education: An introduction to the philosophy of education*. Macmillan.
۱۰. Hildebrand, D. (۲۰۱۸). John Dewey. Stanford Encyclopedia of Philosophy.
<https://plato.stanford.edu/entries/dewey/>
۱۱. Garrison, J. (۱۹۹۴). *Realism, Deweyan Pragmatism, and Educational Research*. Educational Researcher, ۲۳(۱), ۵-۱۴.
۱۲. Garrison, J., Neubert, S., & Reich, K. (۲۰۱۲). *John Dewey's philosophy of education: An introduction and recontextualization for our times*. Palgrave Macmillan.
۱۳. Kolb, D. A. (۲۰۱۵). *Experiential learning: Experience as the source of learning and development*. Pearson Education.
۱۴. Raymond D. Boisvert. (۱۹۹۸). *John Dewey: Rethinking Our Time*. State University of New York Press.
۱۵. Shook.R. John.(۲۰۱۴) *Dewey's Social Philosophy*. Palgrave Macmillan New York.

